

نقدی بر کار گردهمائی ۱۹ اپریل هالند

جمعی از رهبران، کادرها، فعالین و اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان و محدود افراد همکار یا همنظر غیر حزبی در زمان حاکمیت حزب زحمت قابل ستایشی بر خود روا داشتند، افکار و خیالات گمشده دوران مبارزه سیاسی پیش و بعد از احراز قدرت سیاسی را با همه دست آورد ها و خطاهای بخشیدنی و نابخشیدنی اش بار دیگر در ذهن و ضمیر شان به گردش آوردند (البته به فکر نگارنده) و فرسخ ها راه پیمودند تا زیر چتر " اجلاس وسیع نیروهای ملی، مترقی و دموکرات افغانستان در اروپا " در شهری آیندهوون کشور هالند گرد هم آیند، مجرای برای دستیابی به اعاده حیثیت سیاسی از دست رفته بجویند، چاره ای در راستای از سر گیری تدابیر سودمند به قصد احیای جنبش دفاع از ابتدائی ترین حقوق فراموش شده مردم زحمتکش کشور جستجو کنند و آغاز عملی نخستین گامها در این سمت را نوید دهند، چون این " پنجصد " نفر گردهم آمده، همه و یکدست پرورش یافتگان مدرسه ای اند که زمانی برای دادخواهی مظلومان در برابر بیداد گری و استبداد بنا یافته بود.

با تاسف همانگونه که ظهور فضای ناشفاف در نتیجه بازیگری های امتیاز خواهانه و منفعت جویانه برخی افراد در آستانه و جریان " اجلاس " نشان داد و این قلم پیوست به ختم کار آن در " نگاهی بر اجلاس ۱۹ اپریل در هالند " نیز سطوری در این رابطه روی صفحه آورد، کار گردهمائی برخلاف خواسته ها و نیازمندی های شرایط کنونی مبنی بر ضرورت تشکل و بسیج تدریجی نیروهای مترقی، تحول طلب، دموکراتیک و چپ افغانستان در محور یک نهاد معتبر سیاسی که بتواند نقشی در رفع بحران مسلط بر کشور ایفا کند، به بیراهه سوق یافته حالت مراسم بزرگداشت از دیدار دوباره یاران قدیم را بخود گرفت و نتوانست به یک اجلاس تصمیم گیرنده مبدل شود.

لازم به تذکر است که بازتاب روشن و بی لفاف دیدگاه های انتقادی در بارهٔ رخداد های سیاسی، متکی بر تحلیل و بررسی عینی و بی غرضانه، زمینه های باروری و ثمر دهی اقدامات بر نامه ریزی شده را هرچه بیشتر فراهم نموده از میزان بروز دشواری ها در راه دستیابی به نتایج مطلوب می کاهد. برعکس هرگونه پرده پوشی، توسل به تزویر و تفنن در انعکاس قضایا، بزرگ جلوه دادن تصنعی دست آورد های اندک به هدف خودراضی سازی یا به عنوان رعایت "نزاکت" بخاطر نرنجانیدن "جماعت"، آنچه که در ایام حکومت داری ما سخت مروج بود و یا هر عنوان دیگری، پیامدی دارد که سود آن تنها در کیسهٔ سودجویان مغرض ریخته به نفع طرف های سالم مشمول حادثه نمی انجامد. آنهاست که انتقاد صریح و مبری از اضافه گوئی ها و پنهان کاری های بی مفهوم را تبلیغ خصمانه، تخریب، برهم زنی پروسه و... می نامند و با چنین پنداشت خطا بر منتقد اتهام می بندند یا معنی درست انتقاد را درک نکرده اند یا از گذشته و روزگار هیچ نه آموخته اند و یا دستورات خاصی زیر جمجمه دارند.

برخی دوستان در ارتباط با واکنش های پیرامون گردهمائی ۱۹ اپریل هالند مدعی اند که انتقاد باید حاوی حاصلات و کمبودات - هر دو باشد که بدون شک امر مبرهن و پذیرا است ولی برای بحث روی حاصلات، نخست آنها را باید دید، لمس کرد و بعد به داوری نشست نه اینکه در ذهن "حاصل" ساخت و آنرا به خورد مردم داد. طور نمونه، تجمع "پنجصد" نفر در اجلاس هالند اگر به منظور دیدار دوبارهٔ اعضای دیروز حزب دموکراتیک خلق افغانستان و چند تنی از هم پیمانان آن تدارک می یافت ناگفته پیداست که دست آورد بزرگی محسوب می گردید اما این تجمع، تجمع صرفاً فزیکتی شخصیت های که معمولاً به ضیافت دوستان می روند نبود بلکه مطابق اعلامیهٔ آنوقت کمیسیون تدارک و برگزاری، باید "غرض گفتمان سیاسی در جهت بیرون رفت از حالت بحرانی کشور و نقش تاثیرگزاری این نیرو ها در مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور" برپا می شد. آیا واقعاً این هدف تحقق پذیرفت؟

اکنون که یک ماه و اندی از برگزاری اجلاس می گذرد و تقریباً همه موضوعات مطرح شده در آنجا بشمول خاطرات، نظریات، یادداشت ها و مقاله های شماری از شرکت کننده گان به نشر رسیده اند، آنگونه که از پیش آشکار بود حاصل قابل محاسبه ای یا به عبارت دیگر دست آوردی که بتوان روی آن بحث کرد به ملاحظه نمی رسد و در دسترس بحث قرار ندارد پس پرسشی به میان می آید که این دست آورد ها کدام اند و کجا اند تا از حلقه بحث انتقادی بیرون نمانند؟

نقش نیرو های دموکراتیک، ترقیخواه و قبل از همه چپ دموکراتیک در مجمعه ای ارزیابی می گردد که گرداننده گان و شرکت کننده گانش به اصول و موازین دموکراسی و دفاع از منافع انسان کار و زحمت باور دارند و هرگونه سازش را با بیدادگری و استبداد محال و مردود می شمارند. گرداننده گی اجلاس هالند در اکثریت بدوش افرادی بود که با افکار و خیالات بعید از منافع مردم دست به تدارک و برگزاری زدند و روال مجلس را با مانور زیرکانه بسوی انحراف، بی نظمی و بی مایه گی کشانیدند. بیشترین گزارشگر و سخنگو نیز از همین تبار بود، آنها که حرف های پر محتواتر برای گفتن داشتند، نگفتند چون مضیقه های از قبل سازمان داده شده سد راه شدند. پس چگونه از چنین نشستی انتظار دست آورد داشت؟

مشکل دیگری این اجلاس، نبود جرئت لازم در ارائه گزارش تحلیلی از جریان کار آن است. دوستانی که نظر، گزارش یا مقاله نوشتند تقریباً همه در حوالی نارسائی های شکلی، تخنیکی و سازماندهی پیچیدند و به تحلیل عوامل اصلی شکست اجلاس نپرداختند. ساده پنداری است اگر فقدان تجربه در سازماندهی را یگانه دلیل اساسی این معضله دانست. مگر همین اعضای کمیته مرکزی، منشی های کمیته های ولایتی، وزرا، روسا، والیان و جنرالان دیروز که ده ها ازینگونه تدابیر را در گذشته سازماندهی و اداره کرده اند سازماندهنده گان اجلاس نبودند؟

گفتمان سیاسی برای بیرونرفت از حالت بحرانی کشور در گام نخست مستلزم فهم عمیق اوضاع و عوامل پیدایش بحران است. اگر مداخله جامعه جهانی هفت سال پیش، امید های را برای بهبود وضع در درون جامعه و برخی حلقات افغانی بیرونی بوجود آورد، سناریوی آن از همان آغاز هویدا می ساخت که به علت کارگردانی امور بوسیله حکومت ایالات متحده آمریکا و مهره های افغانی آن از یکسو و ارتجاع جهادی از سوی دیگر، بحران حاکم تنها تغییر شکل خواهد یافت و حرکتی در جهت بهبود واقعی وضعیت صورت نخواهد گرفت.

حال بعد از هفت سال، دقیقاً همانطوریکه نیرو ها و شخصیت های چپ دموکراتیک پیشگوئی می کردند، بجای بهبود وضع، افزایش و تعمیق هرچه بیشتر بحران مشاهده می شود. منابع بحران و عناصر بحرانها نشانی عیان دارند و برای همه روشن اند پس اگر تمایلی به گفتمان جدی و سازنده وجود دارد باید از همینجا آغاز گردد. در ابتدا باید واضح ساخت که برداشت افراد و تشکل ها از منابع بحران و برخورد آنها با عناصر بحرانها چگونه است؟ بعد به تدارک و برگزاری محفل گفتمان پرداخت. ممکن نیست حامی و مخالف در سیاست همسو شوند مگر اینکه یکی موضع عوض کند.

نگارنده معتقد است که اجلاس هالند ضمن کاستی ها در سازماندهی، به دلیل ناهمگونی کاملاً عریان فکری گرداننده گان آن به شکست روبرو شد. اشتباه طراحان مجلس مذکور در این امر نهفته بود که کمیت و وسعت شرکت را بر کیفیت و ماهیت رویداد ترجیح دادند و بدینترتیب اهمیت مسایل مقصود گفتمان را از حلقه دید رها کردند.

در جریان کار اجلاس چهار گرایش فکری - سیاسی از هم متفاوت و متضاد ظاهر گردید:

۱- حمایت مطلق از رژیم (منبع بحران) و منافع ایالات متحده آمریکا

۲- حمایت مشروط از رژیم و حامیان خارجی آن

۳- مخالفت با رژیم و دفاع از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

۴- مخالفت با رژیم و اولیت مسئله ملی، گذشته تاریخی

این هم نمونه های از گرایش های بالا:

۱ - حزب ملی فعالین صلح افغانستان: "ما در اپوزیسیون دولت افغانستان قرار نداریم. سیاست ما در این زمینه بر مبنای تأیید از اقدامات مثبت دولت و پیشنهاد سازنده برای اصلاح خطا هاست" و در جای دیگر "+++ پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ منافع ایالات متحده آمریکا با منافع ملی افغانستان گره خورد".

۲ - حزب متحد ملی افغانستان: "از حکومت تک حزبی دیروز به حکومت انتخابی و دموکرات با بازار آزاد اقتصادی رسیده ایم" و در جای دیگر "+++ قطع نظر از آنکه چند سازمان باهم یکجا می شوند و از لحاظ کمی تا چه حد بزرگ می شوند، ساحة مانورشان فقط در داخل نظام است".

۳ - نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان: "اپوزیسیون دموکراتیک و تحول طلب +++ مبارزه قانونی و مسالمت آمیز برای استقرار یک دولت نیرومند ملی و دموکراتیک مبتنی بر ارزش های جامعه مدنی و عدالت اجتماعی".

۴ - از ارایه مثال صرف نظر گردید چون گرایش اخیر برای وضعیت کنونی افغانستان حاد و مبرم نیست.

این گرایش ها انقطاب اندیشه ای - سیاسی را به صراحت بازگو می کنند. وقتی قرار بود نشستی از نیروهای ملی، مترقی و دموکراتیک دایر گردد باید ظرفیت فکری نیروها جدا از تعلیق حزبی دیروزی و پیوندهای عاطفی امروزی محاسبه می شد و بعد از سنجش امکانات دستیابی به نتایجی که بزرگ و چشمگیر هم نمی بودند فراخوان، تدارک و برگزاری گردهمایی مورد نظر در دستور روز قرار می گرفت.

اگر مفاهیم و مقوله های سیاسی ابزار دماغوژی نشوند و کاربرد معقول یابند، نیرو های ملی، مترقی و دموکراتیک به آنهای گویند که منافع ملت، پیشرفت عادلانه کشور و استقرار دموکراسی مبتنی بر عدالت اجتماعی را در محراق اندیشه و پیکار قرار می دهند و فعالیت سیاسی خود را بر پایه آن عیار می سازند.

نیرو های که آگاهانه بر اساس خطوط معین فکری ملهم از ضرورت تحول به نفع اکثریت زحمتکش جامعه، در مخالفت با نظام بحرانساز کنونی قرار می گیرند و در جهت تعویض کیفی و بنیادی آن بسود مردم کمر می بندند نمی توانند با نیروهای که در پرتو اندیشه های به پندار آنها نوپیدائی "غیر ایدیالوژیک" از نظام فاسد بدون نظم دفاع و حمایت می نمایند به تفاهم سیاسی برسند. درست بنا بر این استدلال، کار اجلاس ۱۹ اپریل هالند بی نتیجه و بدون دست آورد پایان یافت.

توافقنامه تشکیل "کمیته سازماندهی و هماهنگی امور در اروپا" که به گمان اغلب تلاشی برای نجات اعتبار کمیسیون تدارک و برگزاری اجلاس مذکور محسوب می شد یک اقدام نمایشی و مجهول الهدف به نظر رسیده تردید های فراوانی را موجب می گردد که در نتیجه موثریت تصمیم اتخاذ شده را از همین اکنون زیر سوال می برد زیرا تا هنوز اهداف و وظایف کمیته و حتی نام آن در ابهام اند. روشن نیست کار "کمیته سازماندهی و هماهنگی امور در اروپا"، کدام امور را دربر می گیرد؟ اگر این کمیته برای امور اجتماعی- فرهنگی ایجاد گردیده، باید در کنار سازمان ها و افراد سیاسی با کارشناسان و شخصیت های اجتماعی - فرهنگی افغانی در اروپا تقویت گردد تا زمینه های حاصل دهی آن بیشتر و بهتر فراهم آید و اگر برای سازماندهی و هماهنگی امور سیاسی سازمان ها و شخصیت های سیاسی مترقی و دموکراتیک افغان مقیم اروپا تشکیل گردیده است باید دانست و اعتراف کرد که در راه از دست دهی توانائی و استعداد آموختن از تجربه قرار داریم.

ترکیب کمیته مذکور از نگاه ماهیت همان است که اجلاس ۱۹ اپریل را برگزار نمود. توسعه آن توسط چند تن دیگر تغییری در کیفیت وارد نخواهد کرد و آنرا به سمت دریافت راه های تحقق برنامه بیرون آوردن جامعه از بحران نخواهد کشاند پس چطور ممکن است بازهم همین ترکیب نامتجانس فکری، امور سیاسی دیگران را که همچنان دارای اندیشه ها و مرام های گوناگون اند سازماندهی و هماهنگی نماید؟ دلایل بروز معضلات ناشی از اینگونه اقدامات در بالا توضیح گردید.

به نظر می آید که برخی احزاب، سازمان ها، حلقات مترقی و دموکراتیک و شخصیت های مستقل سیاسی برخاسته از خانواده پیشین حزبی ما در زنجیر های نامرئی ماورا اندیشه ای علایق و سمپاتی های پیوسته به دیروز یا امروز بند افتاده اند که گاهی در تصمیم گیری دچار دشواری می گردند. آنها با وجود استفاده از برنامه های دارای سمت گیری چپ دموکراتیک یا هواخواهی از اندیشه های چپ تا حال قارد نیستند در نشست ها و مجالسی نظیر اجلاس هالند با کلام رسا از مشی سیاسی خود قاطعانه دفاع کنند. در پیام اجلاس یاد شده آمده است: "اجلاس ۰۰۰ به این باور است که غلبه بر بحران موجود تنها در صورت استقرار یک دولت با پایه های وسیع که مدافع منافع ملی کشور باشد ممکن است". این پیام به نماینده گی از تجمعی صادر گردید که جناح های از تشکل های چپ دموکراتیک نیز در آن حضور داشتند.

دولت کنونی در ساختار خود به قدر کافی پایه های وسیع دارد. بخش گسترده از افراد، تنظیم ها، حلقات و گروه های مختلف (تنظیم های جهادی، روحانیون، طالبان، تکنوکرات ها، آموزش دیده گان غرب، سازمان افغان ملت، مائویست های پیشین و شماری از بازمانده گان ح د خ ا) در نهاد های اجرائیه، تقنینیه، قضائیه و امنیه دولت عملاً موجود اند، پس اگر اضافه بر آنها تنی چند از دیگر سازمان های ایجاد شده توسط اعضای دیروز ح د خ ا و سازمان های مائویستی به دولت بپیوندند، بر بحران غلبه حاصل خواهد شد؟

تجارب هفت سال گذشته می رسانند که هر گونه اقدام به عنوان توسعه پایه های دولت بدون طرح کیفی پاکسازی آن از عناصر عقبگرا، فاسد، مافیائی و گماشتگان کشور های خارجی به هر اسم و رسمی که باشد نه تنها باعث غلبه بر بحران نخواهد شد بلکه سبب افزایش آن نیز می گردد لذا نیرو های ملی، مترقی و چپ دموکراتیک وجیبه دارند مطالبه و مبارزه برای استقرار یک دولت ملی، مردمی، دموکراتیک و مدنی را در سرخط فعالیت های سیاسی خویش قرار دهند.

نیل به تحقق مامول منظور تنها در یک صورت مقدور است: نیروهای تحول طلب، مترقی و چپ دموکراتیک متعلق به تمام جریان های چپ دیروز، در وهله نخست خود را بازیابی و انسجام اندیشه ای - سیاسی کنند، پایگاهی را برای تنظیم و آرایش یک جنبش سراسری ترقیخواهی در کشور ایجاد نمایند و بعد بسوی استقرار دولت مترقی و دموکراتیک به حرکت آیند. یگانه راه اعمار این پایگاه، تشکیل سازمان سیاسی سراسری زحمتکشان افغانستان است. ما می توانیم چندین سال دیگر را در همایش ها، گردهمائی ها، مجالس و محفل های دیدوبازدید بی کیفیت و بی نتیجه بگذرانیم ولی در نهایت به جائی می رسیم که همین امروز قرار داریم.

مبارزه سیاسی نیازمند وسیله سیاسی است و این وسیله را می توان تنها در وجود یک حزب نیرومند سیاسی حاصل کرد. باید در مورد حزب سیاسی زحمتکشان افغانستان اندیشید و برای ایجاد آن گامهای عملی برداشت، راه دیگری برای نجات کشور از بحران فزاینده کنونی سراغ نیست.

27052008

www.ayenda.org

